

دکتر علی قائمی

پروش جرات و شامت در کودکان نوجوانان

اما از مسائل خارجی و اجتماعی که موجب

بی جراتی میشود

۱ - وجود گروه همسالان : آنان در اثر تربیت غلط بسادگی میتوانند جرات را از ما زائل سازند و ما را تحت تاثیر تلقینات نامیمون خود قرار دهند. وجود اشخاص دوگو، دورو، فریبکار جرات را از آدمی سلب میکنند و آدمی را وامیدارند که برخلاف اعتمادش کار نکنند.

۲ - وجود خانواده بی حساب : چرا طفل جرات ندارد، چون اجازه ندارد با جرات باشد اگر طفل راست بگوید سبلی میخورد، تنبیه میشود، آبرویش از میان میرود و برعکس اگر دروغ بگوید و بزدلی بخرج دهد جان و آبرویش در امان است.

۳ - وجود فساد و تباهی در جامعه : نیازهای آدمی در اجتماع همه گاه رک و راست

بدست نمی‌آید، بناچار مجبور است به وسائلی متشکست گردد و جرات خود را از دست دهد.

بدینسان عیب از جامعه است که آدمی را دوگونه و کوتاه‌فکر باری آورد وقتی جامعه فاسد و کوتاه‌اندیش باشد، و بهنگامی محیط کثیف و رنج‌آمیز باشد، آدمی از همه چیز دست می‌شوید و از فعالیت می‌گریزد.

۴ - پیشامدها و وقایع ناگوار: خاطرات موثر گذشته نمی‌میرند و ذهن و اندیشه ما را فارغ نمی‌گذارند، همواره در برابر چشمان ما هستند، از قدرتشان کاسته نمی‌شود. ما گمان می‌کنیم کودک حادثه‌ای را که بر سرش آمده فراموش کرده است، تنبیهات طعنه‌ها از نظرش محو شده، عامل این مسائل که همه - گاه در ذهن طفل زنده و جاوید است، در قعر زندگی اوست، ناکامی‌ها، پزیشانیها هرگز از خاطر او محو نمی‌شوند و همانها کافی هستند که او را محتاط و دوراندیش نگه‌دارند.

۵ - از دیگر علل در این زمینه میتوان فقدان محبت صادقانه، خشونت و سختگیری مداخله در امور کودک، توهینها و تحقیرها اجحافها و ظلم و تعدیها را نام برد.

نقش والدین در بی‌جراتی کودکان

کودک بدنیا می‌آید در حالیکه از جنین و ترس (جز در دو سه موردی که مورد اتفاق

عده‌ای از روانشناسان است) خبری ندارد - او خیانت نمیداند خائنش میکنیم او - جنین ندارد ما ترسو بارش می‌آوریم، کل مولود یولد علی الفطرة ولكن ابواه یهودانه او ی نصرانه او یمجسانه از نقش والدین در بی‌جراتی کودکان، نمونه‌های بسیاری میتوانیم بعنوان علت یا علل ذکر کنیم.

۱ - تنبیه سخت والدین: شک نیست که کودک گنهکار، با در نظر داشتن اصول و مقدماتی باید تنبیه شود ولی تنبیهی عادلانه و همراه با مهر و رأفت. تنبیهات سخت چون محرکهای خطرناکی هستند که نتیجه‌اش بصورت درهم شکستن شخصیت کودک میشود و آدمی را محتاط باری آورد. اگر والدین بخواهند با ظلم و ستم کار کنند باید اثرات سوء آن را در روان کودک منظر باشند از علل مهم عدم جرات یکی تنبیه سخت برای کودکی است که مقصر نیست فی‌المثل کودک وقت نداشته که کاری را انجام دهد، حواسش پرت شده فراموش شده، ولی والدین بدون تحقیق او را تنبیه نمایند.

۲ - طعنها و سرزنشهای سخت: انتقاد و ملامت خوبست بشرطی که در حضور دیگران نباشد، باملامت و از روی خیر - خواهی انجام گیرد، غرور او را نشکند. بسیاری از ورشکستگیهای اخلاق، فسادکاریها بی‌جراتیها ناشی از طعن و ملامت سخت است.

است که همیشه محکوم خواهد بود، و طفل اندیشمند و عاقبت اندیش هرگز خود را در گيرودار چنین جدلی نخواهد انداخت.

بی جراتی درجه گسانی بیشتر است

تحقیقات و بررسیها نشان میدهد که: در خانواده لجام گسیخته، بی بندوبار بی برنامه و خانواده‌ای که قدرت رهبری آنها ضعیف است بی جراتی افزونتر است. کودکانی که درک و فهم والدین شان در سطح نازلی باشد و هدف اصلی در زندگی شان مورد نظر نباشد کم جرات ترند بی جراتی در کسانی که در محیط پراز نیرنگ و ریا زندگی می کنند بیشتر است. خودخواهان، جاه طلبان، حسودان، نارسایان جرات کمتری دارند. و برعکس آزمایشهای مای و هارتشون در آمریکا نشان داد کودکانی دارای جرات بیشتری هستند که دارای اتکای نفس، اراده و استقامت بیشتر باشند، وجدانشان بیدار باشد. آنها تیکه می خواهند زیاد محتاط باشند، تفوق طلبی داشته و این زمینه در آنها قوی باشد. شهرت طلبان و آنها تیکه احساس کمتری و کم مهربی داشته باشند جرات کمتری دارند.

از دست دادن جرات گاهی بهنگامی پیدا میشود که طفل دوم خانواده جدیداً "بدنیا آید و بخشی از محبت والدین را بخود

کودک بدون در نظر داشتن آداب و اصولی در مهمانی و در سر سفره به غذای مورد نظر حمله میکند - ولی والدین دست او را کوتاه و عمل او را در حضور جمع ناپسند معرفی می نمایند عیب او را علنی و جرات او را می شکنند.

۳ - طرد کردن کودک: گاهی از آن بابت طفل جرات ندارد که میترسد اگر حقیقت را مطرح کند به طرد و ردش بپردازند و او را احمق و بیعرضه بخوانند. طرد کردن کودک نه تنها او را خشمگین میسازد بلکه جرات او را از میان میبرد بدین نظر از خطاهای بزرگ تربیتی طرد و رد کودک است.

۴ - غرور و پرتوقعی والدین: چه بسیار والدینی که خود را عقل کل و دوراز هرگونه خطائی میدانند و بدین نظر سطح توقع شان از کودک بالا و در حد خودشان است، اگر طفل خطای ساده‌ای را که حتی گاهی خود مرتکب میشوند مرتکب شود او را مورد طعن و سرکوفت خود قرار داده و شرمندehاش می سازند این امر ممکن است زمینه را برای ایجاد ترس و لافل یک حیای ابلهانه در کودک فراهم میسازد.

۶ - ایجاد وحشت اصطکاک در دل کودک: گاهی کودک جرات ندارد از آن باب که نکند بین او و والدینش برخوردی رخ دهد. و شک نیست در اثر برخوردها و منجر شدن امر بجدل و مناقشه این کودک

اختصاص دهد در چنین صورت است که طفل برای حفظ موقعیت خود آب زیرکاهی کارمیکند ، مخفیانه رقیبش را نیشگون میگیرد کلک میزند ، بحیله و فریب متوسل میشود .

هدفها در پرورش جرات

بحث این است که در پرورش جرات منظور، تربیت چگونه انسانی است ؟

پرورش یافته و کودک باجرات کیست ؟ و مربی چه هدفی را در این زمینه باید تعقیب کند ؟ در پاسخ گوئیم :

در پرورش جرات ، هدف اینستکه طفل را باصل فطریتر رجعت دهیم و یا عبارت دیگر فطرت را در او احیاء کنیم .

او را کودکی باظرفیت و پرتحمل بیپرورانیم .

افرادی بسازیم که دروغین نباشند و از حقیقت طفره نروند .

عجز و ناتوانی خودرا همهگانه درزیر ماسکی پنهان نسازند .

در راه حق و صدق بایستند و حتی در صورت لزوم جان را مایه بگذارند .

هدف این است افرادی بیپرورانیم که اگر چیزی را نمیدانند بگویند نمیدانیم ، اگر تعریف او کردند و از چنان صفاتی را واجد نبود نه تنها خرسند نشود بلکه علیه آن بایستند .

اگر خلاقی را مرکب شد با فریب

خوبش دیگران را بخطر نیندازند و خودرا خلاص نکند .

اگر چیزی را دوست داشت یا نداشت بصراحت اعلام کند .

اگر از او انتقاد کردند خشمگین نشود .

اگر از او انتقاد نکردند خودرا معصوم و بی خطا نپندارد .

چیزی را نمی فهمد سرتکان ندهد و بله بله بگوید و

موضوع پرورش ما ، کودک است و نوجوان ، همانکس که در سنین تربیت پذیری شدید است .

۱- از لحاظ سن : مراحل قبل از بلوغ را

طی میکند ، یعنی مهمترین مرحله سنی از نظر تربیت پذیری ، بگفته دانشمندی آدمی هرچند عمر کند ۲۰٪ سال اولش بیش از نصف عمر ارزش و اعتبار دارد ، زیرا هرچه را در این مدت فراگیرد مهم است . و نیز قابل یادآوری است که در این فاصله سالهای اول کودکی نقش اساسی دارد .

بعقیده کولی سرمشقههای دوران کودکی چون حروف و کلماتی هستند که بر روی تنه درختی کنده شده باشند ، در اسلام این تعلیمات همانند کندن بر روی سنگ و نقش بر روی آنستکه هرگز محو شدنی نیست .

۲- از لحاظ جنس : توجه به هردو جنس

مذکر و مؤنث مطرح است .

درسیستمهای تربیتی معمولاً "به پرورش جرات در دختران کمتر توجه میشود شاید به این تصور که دختر نیازی به جرات و شهونداری درحالیکه نیازما به پرورش آنان بیشتر از پسران و بازده تربیت، در این زمینه بیشتر است زیرا مادر شجاع است که فرزند شجاع می‌پروراند .

ازسوی دیگر ایجاد جرات در دختران باید بیشتر باشد از آن باب که جرات بهترین حافظ تقوی و شرف آنهاست . بخش اعظم ردائل و مفاسدی که در دختران پدید می‌آید مربوط به کم‌جراتی است .

ازسوی سوم زنان باید باجرات باشند تا درنگهداری زمام دل مردان موفق باشند . خانه چون کشوری است که زن در آن حکمرانی میکند و دراین کشور همه تابعند و زن متبوع، باید قدرت اداره و رهبری در او موجود باشد . و از ضامم آن جرات است .

در تربیت پذیری آنها نگرانی نیست، زیرا تجارب نشان داد زن هم میتواند در تحمل مشقات و شدائد تقریباً به اندازه مردان باشد . زن اگرچه زودشکن و در تحمل مرارت، ناتوانتر است ولی وقتی جرات زن با رافت و ملایمت ذاتی آمیخته شود واقعا "لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا مِصْدَاقٌ يَبْدَأُ بِهَا"

۳- ازدید کلی: لازم است این امر در سطح کلی و کشوری حتی بزرگسالان و

سالمندان را، شامل شود . زیرا در جامعه ما برخی از افراد آنقدر کم‌جراتند که حتی ناب شنیدن سخن حق را ندارند، انگشت درگوش میکنند تا حق نشنوند، سرزیر برف میکنند تا حق و واقعیت را نبینند و و بالاخره از این باب تنگ و رسوائی بزرگی در سطح جهانی وجود دارد .

برای کجا باجرات بی‌پرورانیم

لازم نیست افراد را باجرات بی‌پرورانیم تا در میدان جنگ پیروز باشند و یا بتوانند ضرب شستی به کشور همجوار نشان دهند . بلکه آنها را باجرات می‌پرورانیم تا در جامعه خود را نگهدار باشند و از آسیب‌ها خویش را برکنار دارند .

از سوی دیگر آنها را باجرات می‌پرورانیم تا در خانه و حتی در انزوا و در برگزیدن راهی که خلاف هوای نفس اوست مردانه اقدام کنند، درسر دوراهی زندگی آن راهی را انتخاب کنند که به شرف و انسانیت نزدیکتر است .

چه نوع جراتی را بی‌پرورانیم

گاهی جرات و رشادت بخاطر کسب نام و افتخار است، یعنی افراد بخاطر جاه و مقام میکوشند ابراز دلیری کنند، رتبه‌ای را بدست آورند، موقعیتی را حائز شوند عنوان

از نظر من مهمترین مهمتراز ضربه علی قدرت تحمل
علی بود در روز خندق جرات می خواهد که
خصم مفلوک آب دهن بروی علی بیندازد و
او انتقام نگیرد.

طرق ایجاد جرات

برای ایجاد جرات در افراد باید از
طرق متعددی نام ببریم که اهم آنها
عبارتست از:

۱ - ارائه الگو: هرگز به کودک نگوئید
شجاع و باجرات باش، اگر میخواهید
فرزندتان باجرات باشد عملاً "باو درس
دهید.

در کودک روحیه همانندی وجود دارد
عمل شما را می بیند و تقلید میکند.

الگوها چه قوی و چه ضعیف در کودک
تأثیری مهم دارد و بهمین نظر الگوها باید
اندیشیده عمل کنند و حدود پرواز خود را
در نظر گیرند مخصوصاً "از این باب که کودکان
آزمند و جاه طلبند و ممکن است خطری
برای طفل ایجاد کنند.

والدین بهترین الگو و عالیترین عامل
برای ایجاد کمال مطلوبند، گویانکه معلم،
همسالان و دیگران در او تأثیر دارند ولی
نقش پدر و مادر مخصوصاً "از این باب که با
او رابطه خوبی داشته و بیش از دیگران با
او می مانند بیشتر است. و نیز از آن باب

قهرمانی را بخود اختصاص دهند.
این چنین افراد خود پرستند، خود را
میخواهند و جرات شان در این حد است که
خود و هوای خود را نجات دهند.

زمانی جراتی را در افراد پدید می آوریم
بخاطر آن کدر راه هدف الهی مصرف شود و
کسب رضای الهی مقصودشان باشد.

آنچه که در تربیت مطرح است جراتی
از نوع دوم مطرح است و پرورش آن در
کودکان مورد تأیید عقل و وجدان است.

حدود جرات: بین جرات و بی باکی
باید تفاوت گذارد، گاهی آدمی در انجام
برنامه ای دل بدریا میزند، صواب و خطائی
برایش مطرح نیست، این چنین جراتی
مورد تأیید عقل و شرع نیست، مهم آن
جراتی است که عاقلانه و اندیشیده و
بر اساس فلسفه ای باشد.

میخواهم بگویم آنچه در جرات مهم
است شناخت بموقع و اقدام بموقع است.
اگر موقعیت حساب شده و اندیشیده ای پیش
آید ولی تمام مردم و ساکنان زمین علیه او
باشند او را باکی نباشد و این همان است
که حسین (ع) در روز عاشورا عملاً "به مردم
آموخت و فرمود اگر همه از من برگردند،
چون رضای ترا در مقابل دارم فلا باالی.

موقع شناسی در اعمال جرات مهم
است و گرنه آن کس که دستخوش هیجانات
گردد و عملی انجام دهد ارزشی برای آن

نیست.

وقتی معلم خشکین شود

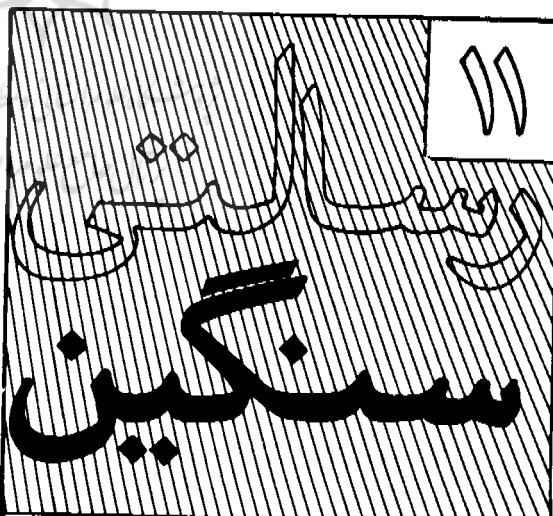
خطرناک است زیرا چنین اشخاصی آماده انفجارند.

همانطور که آدم‌ها از نظر جسم بر اثر کار فوق العاده یا بیخوابی و گرسنگی شدید ممکن است تعادل خود را از دست بدهند از نظر روحی هم بر اثر دیدن صحنه‌های ناگوار یا شنیدن اخبار اسفانگیز ممکن است تعادل خود را از دست بدهند.

نکته مشترکی که در عدم تعادل جسمی و روحی وجود دارد اینست که چنین افرادی احساس تنش و ناراحتی کرده بخود - خوری و افسردگی خواهند پرداخت علی‌علیه‌السلام در این باره میفرمود: دل‌های انسان‌ها نشاط و سرور دارند و گاه افسرده و گرفته‌اند اگر بحال ادبار درآمدند از انجام نمازهای استجابی خودداری نمایند چه عبادت بدون نشاط همانند نوشتن جریمه، ملال‌انگیز است.

آئین اسلام با برخوردار از قوانین حیات بخش همیشه میکوشد تعادل جسمی و

دریا همیشه آرام نیست، گاه طوفانی بوده تلاطم دارد، امواج سهمگین و کوه‌پیکر و خروشان آن اجازه شناکردن حتی بشناگران ماهر نیز نمیدهد دریای وجود انسان‌ها نیز در مواقعی دچار تلاطم شده تعادل و آرامش خود را از دست میدهد، در چنین شرائطی ارتباط و نزدیک شدن بچنین افرادی



مجید رشید پور

روحی مسلمانان را محفوظ نگه دارد لذا تمام اعمالی را که بنوعی تعادل روحی و جسمی انسان‌ها را بهم میزنند ممنوع و حرام کرده است بعنوان مثال قماربازی و رباخواری را حرام کرده است. و از طرف دیگر دستور داده که غرائز طبیعی که در نهاد انسان‌ها قرار دارد بطور طبیعی و متعادل ارضاء شوند چه عدم ارضاء خود می‌تواند عاملی برای بی‌تعادلی باشد. خداوند تبارک و تعالی در قرآن میفرماید: از جمله آیات خداوند اینستکه زنانی را آفرید تا شما بوسیله ارتباط با آنان بسکون و آرامش درآئید:

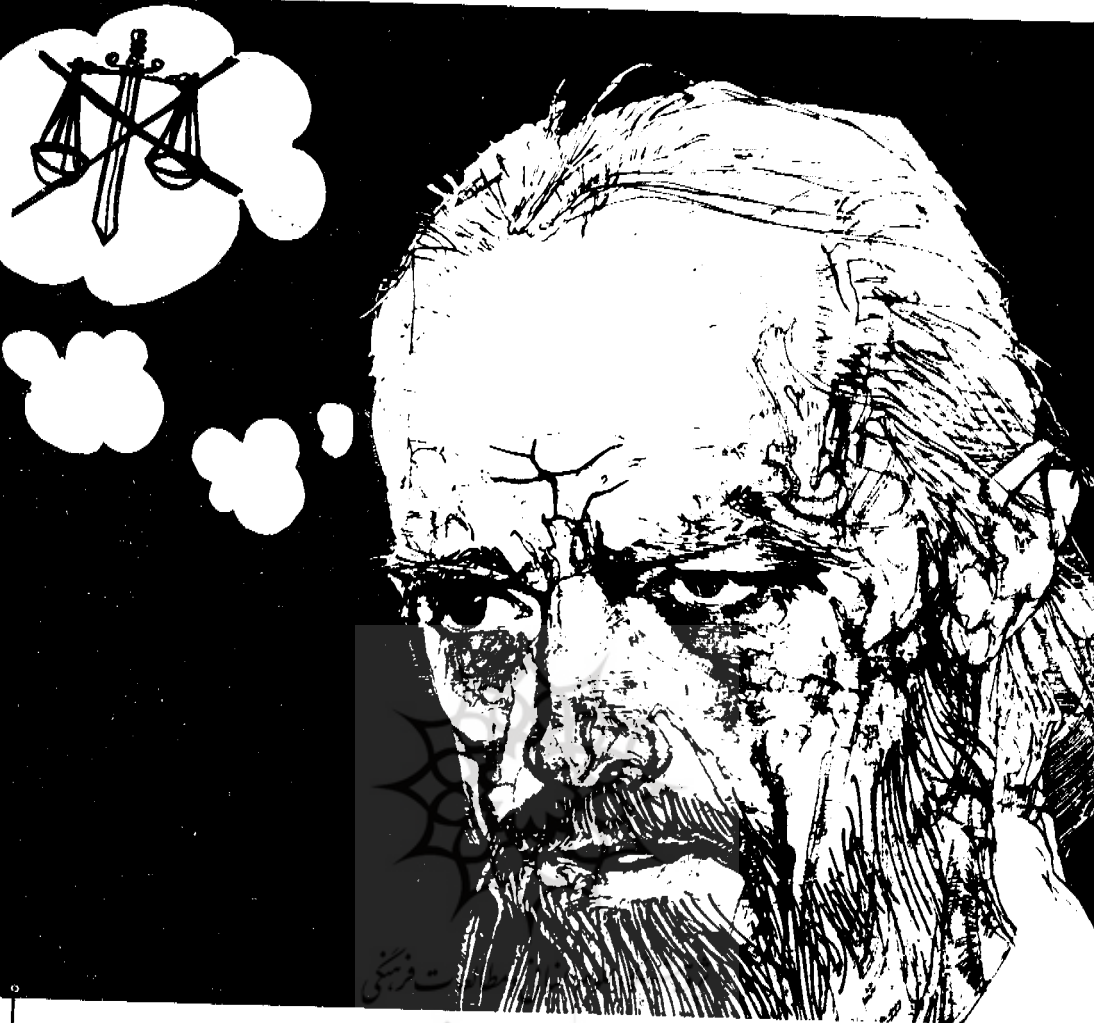
درسوره بقره آیه (۲۱) میفرماید: وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا ۖ وَإِلَىٰهَا رُحُوكُمْ لَمَّا كَانَتْ هُمْ مَحْضًا ۚ لِلَّهِ يَرْجِعُ الْبَدَنُ كُلُّهُ ۖ وَأِلَىٰ هُوَ يُصْعَقُونَ ۚ
اسلام با اینکه دین کار و کوشش است معهدا برای برقراری سلامت و تعادل دستور داده که هر فرد مسلمانی همانطور که ساعاتی را برای کار و تلاش معین کرده باید ساعات دیگری برای استراحت و ارضاء لذات مشروع خود تعیین نماید چنانچه ساعاتی را نیز برای عبادت و پرستش خدا اختصاص دهد اسلام هر جزئی از ابعاد وجودی انسان را جداگانه در نظر گرفته و برای تعادل آن برنامه‌هایی در نظر گرفته است.

در زندگی غربی که زندگی ماشینی و صنعتی است این تقسیم‌بندی رعایت نشده است لهذا دائما "در حال سائیده شدن هستند. روی همین منطق در جوار هر

بیمارستانی تیمارستانی ساخته شده است زیرا اشتغال به کارهای ماشینی و آلوده شدن در فساد اجتماعی و فقدان روح ایمان و اتکاء بخدا در بروز بیماری‌های روانی و بهم خوردن تعادل موثر می‌باشد.

معلم شدن و ارتباط با دانش‌آموز کار آسانی نیست اعصاب سالم و نیرومندی می‌خواهد معلم اگر اعصابش قوی نباشد تعادل روحی و جسمی برخوردار نباشد علاوه بر آنکه سودمند نیست زبان آور نیز خواهد بود مسئولان آموزش و پرورش نباید تنها به اصلاح محتوای کتابها بپردازند در درجه اول باید دریابند که چه افرادی را بعنوان معلمی بمدارس فرستاده‌اند آیا همه اینها متعادل بوده صلاحیت تدریس و تربیت را دارا می‌باشند یا نه از این گذشته این معلمان در هفته چند ساعت تدریس می‌کنند.

ده سال پیش معلمی در هفته ۶ ساعت تدریس میکرد همه اوراق امتحانی را بشاگردان میداد تا تصحیح کنند از این گذشته اعصابش آنچنان خسته و کوفته بود که با کمترین جریانی از کوره در رفته و اگر شاگردی مقاومت میکرد خودش سر او را بدیوار میزد یکی از اولیاء یا مدیر مدرسه تماس گرفته گفته بود اول این معلم را به بیمارستان برده معالجه کنید بعدا" او را بکلاس بفرستید.



تفکر

بدیهی است معلم بر اثر کثرت تدریس **تکرار مع علوم انسانی ۱** - شخص غیرمتعال و وظایف خود را

بطور صحیح و کامل انجام نمیدهد یعنی کوششهای بخوبی نمی‌شنوند و چشمانش دارای دید کافی نمیباشد از نظر فکر و فهم نیز دچار اختلال میگردد.

علی علیه السلام در این باره میفرماید:
شِدَّةُ الْعَصَبِ تَغْيِرُ الْمُنْطِقَ وَ تَقْطَعُ مَادَّةَ الْحُجَّةِ
 و تَفْرُقُ الْفَهْمَ یعنی هیجان فراوان بیان و سخن گفتن شخص را مختل و برهان و دلیل

و کوفته شدن اعصاب رفتارش با شاگردان خشن میشود و اگر آئیننامه‌ها میزان تدریس معلم را ۲۴ ساعت معین کرده برای اینستکه حد متعادل کار همین است، و تدریس اضافی بازدهی را کاهش میدهد.

درخاتمه رفتارهای غیرعادی که افراد غیرمتعال گرفتار میشوند اشاره کوتاهی مینمائیم.

اورا بریده بریده، و فکر و فهمش را پراکنده میسازد.

بر همین اساس اسلام با افرادی که شغل قضاوت را دارا هستند در مواقع هیجان و عصبانیت اجازه داوری نمیدهد رسول خدا در این باره میفرمود: **مَنْ اِنْتَلَى بِالْقَضَا فَلَ يَقْضِ دَهْوِ عَضْبَانٍ**: آنکس که سمت داوری دارد در حال خشم باید از قضاوت خودداری نماید.

علی علیه السلام بشریح قاضی گفت: **وَإِنْ غَضِبْتَ فَمُمْ وَلَا تَقْضِينَ وَأَنْتَ غَضْبَانٌ** هرگاه به خشم در افتادی از داوری خودداری کن.

۲ - فردی که نامتعادل است اصولاً گرفتار روحیه بهانه جوئی است دائماً دنبال بهانه‌ای می‌گردد تا عقده‌های خود را خالی کند مادری که با همسرش بنزاع و اختلاف پرداخته یا کمترین حریان و حرکتی کردک معصوم و خردسال خود را تنبیه میکند پرواضح است جنین مادری بهانه‌جوئی کرده عقده‌های خود را خالی میکند.

معلمانی که فاقد تعادل هستند با کمترین رفتار خلافی که از شاگردان ببینند آنان را شدیداً مورد تنبیه بدنی قرار میدهند حال اینکه اینگونه معلمان بر اثر هیجان شدید در تشخیص دچار اشتباه شده شاگردی را که اصلاً تقصیری نداشته تنبیه می‌کنند.

۳ - در آهنگام که شخص نامتعادل است همه تصمیماتی که گرفته میشود عجولانه بوده بیشتر از عواطف و احساسات برخوردار است بعنوان مثال وقتی شاگردی تکلیف خود را انجام نداد، معلم نامتعادل دستور میدهد که باید یکصد بار مشق خود را بنویسد یا از اول کتاب تا فلان صفحه باید جریمه بنویسد بدیهی است که اینگونه تصمیمات، منطقی و عاقلانه نمیباشد در مواردی وقتی معلم از هیجان خارج میگردد و بسرعقل می‌آید در تصمیم گرفته شده تجدید نظر می‌نماید.

پیامبر اسلام در جنگ احد وقتی چشمان مبارکش به بدن پاره پاره شده عمویش حمزه افتاد دچار احساس و هیجان شدید شده فرمود تاکنون اینچنین بهیجان نیامده بودم سپس فرمود: **لَبِنَ ظَفَرَتْ بِقَرِيْشٍ لَامِثِلْنَ سَبْعِيْنَ رَحْلًا** "منهم

اگر روزی بسران قریش دست یابم بجای عمویم حمزه هفتاد نفر از آنها را مثله خواهم کرد در همین موقع این آیه نازل شد **وَإِنْ عَاقِبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عَاقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُمْ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِيْنَ** سوره نحل آیه (۱۲۶) اگر خواستید کسی را عقاب کنید همانطور که عقاب دیده‌اید عقاب کنید و اگر صبر پیشه کنید اینکار برای صابران بهتر است.

رسول خدا با استماع این آیه فرمود **بَلِي صَبْرِيْكُمْ بَلِي صَبْرِيْكُمْ** بلی صبر می‌کنم!

منزلت و کرامت انسان

پس از لحاظ خلقت انسان به وجه نیکو و نیکوتر آفریده شده است. و گرچه گفته شده است که آغازش از گل است و ظاهراً "برای خاک مقامی نازل قائل میشویم، اما واقعا" اگر خاک نباشد یا آنرا از طبیعت بدرکنیم چه میماند؟ درعین حال اگر ماده اول انسان خاک است ولی گلی است که خداوند از روح خود در آن دمیده است و می فرماید (۳): پس چون آنرا معتدل و مستقیم نمودم و از روح خود در آن دمیدم پس باید که برای او بسجده افتید؛ لذا شائن و شرف انسان بخاطر روحی است که در این خاک و گل دمیده شد، و بخاطر منزلت و رفعتی است که خداوند بدو داد. و در این رابطه

خداوند می فرماید (۱): هرآینه شمارا آفریدیم، آنگاه صورت بندی کردیم، سپس بَه ملائکه گفتیم برآدم سجده ببرید... اینک خداوند دستور بدهد ملائکه برآدم سجده کنند نشانه عظمت این مخلوق نزد خداوند است. و دلیلی راهم که شیطان برافضل بودن خلقت خودش اقامه کرد نشانه اینستکه مساله شائن و شرافت میان آدم و ملک مطرح بوده و خداوند آدمی را برتر دانسته است.

و باز می فرماید (۲): خداوند است که نیکو گرداند خلقت هرچیز را و خلقت انسان را از خاک آغاز نمود؛ در این آیه که سخن از احسن است نام انسان نیز آمده

غفلت کرد و لغزش نمود مجدداً "به راه آید و احساس آرامش کند و مایوس و درمانده نماند .

خلقت انسان آنچنان متکامل و معتدل است که خداوند می‌فرماید (۵) : ما انسان را در " احسن تقویم " نیکوترین صورت در مراتب وجود بیافریدیم : زیرا از حیث قامت و پروبازو به وضعی است که توانائی انجام کارهای لازم را داراست . و از لحاظ ادراک و شعور و حافظه و تفکر در وضعی است که می‌تواند تدبیر داشته باشد و مدیریت کند و پیش‌بینی امور بنماید .

و خلقت بقدری شکوه‌انگیز است که خداوند بعد از این که یک مرحله تکوین انسان را از نطفه بودن تا زمانیکه استخوان و گوشت پیدا می‌کند ، آنگاه دارای حرکت و روح میشود ، می‌شمارد ، در نهایت می‌گوید (۶) : آفرین بر قدرت آفریننده :

نشانه دیگر حرمت و عظمت انسان اینست که هر کدام از انبیاء بخاطر نوع عبودیت و تسلیمی که داشته‌اند مورد تجلیل خداوند قرار گرفته‌اند .

در مورد حضرت ابراهیم فرموده‌است (۷) : همانا ابراهیم (ع) بسیار حلیم و رئوف بود و بسیار بدرگاه خدا تضرع و دعا داشت (آمزش خود و بندگان را می‌طلبید) . و می‌فرماید (۸) : زکریا و یحیی و عیسی و الیاس همگی شان از صالحان بودند : و می‌فرماید (۹) : و یادکن در کتاب

خداوند می‌فرماید (۴) : ما فرزندان آدم را بسیار گرمی داشتیم و آنها را به مرکب خشکی و دریا سوار کردیم و ازهر غذای پاکیزه به آنان روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری دادیم .

حاصل برداشت از آیات فوق اینست که انسان بر اساس خلقت و به اعتبار خالق ، ارجمند آفریده شده و حیثیت و منزلت داشته ، و مقامش از ملائکه هم برتر بوده است ، دلائل دیگری نیز هست که نشانگر ارج و بهای انسان نزد خداوند است و برخی از آنان بشرح زیراند :

الف : خداوند اسماء حسنی به انسان آموخت و چیزی را که نمیدانست بدو یاد داد .

ب : خداوند کتاب نازل کرد و میزان عدل تعیین نمود و نیک و بد را به انسان شناساند .

ج : قدرت تشخیص نیک از بد را به انسان داد .

د : انبیاء را اعزام فرمود تا یکی پس از دیگری و در هر عصری به اقتضای آن دوره تعالیم لازم را بدهند . و آنچه را انسان فراموش کرده بیادش اندازند . انبیاء را از خود انسان‌ها برگزید تا به آنچه می‌گویند : عمل کنند و انسانها یقین کنند که فرامین الهی به توسط انسان انجام پذیر است . و انبیاء هر کدام اسوه بودند .

ه : باب توبه گشود تا اگر انسانی

خود شرح حال موسی را که او بسیار بنده‌ای
با اخلاق و رسولی بزرگ و مبعوث به پیامبری
بود :

و می‌فرماید (۱۵) : و به داوود
فرزندش سلیمان را عطا کردیم . او بنده‌ای
نیکو بود ، بدرگاه خدا با نضرع رجوع
می‌کرد .

و می‌فرماید (۱۱) : بزرگوار خداوندی
است که قرآن را بر بنده خود (محمدص)
نازل فرموده تا برای اهل عالم بیم دهنده
باشد :

با پیامی ویژه و هم برای تجلیل از مقام
رسول الله به اهل بیت او بعد از اینکه توصیه
می‌فرماید زنان بی‌جهت از خانه‌هایشان
بیرون نروند ، و مثل دورد جاهلیت آرایش
نکنند ، و نماز بپا دارند ، و زکوه بدهند ، و
از خدا و رسول اطاعت کنند ، اعلام
می‌نماید که (۱۲) : خدا چنین می‌خواهد که هر
آلایشی را از شما خانواده نبوت برد ، و
شما را از هر عیب پاک و منزه گرداند :

باز با تجلیلی بی‌نظیر در مورد
خاتم الانبیاء (ص) می‌فرماید (۱۳) : خدا و
فرشتگانش به روان پاک این پیغمبر درود
می‌فرستند شمام ای اهل ایمان براو
صلوات بفرستید و با تعظیم و اجلال براو
سلام بفرستید :

این تجلیل‌ها که نشانه‌های نقل شد
که انسان در بهترین وضعیت موزون خلق
شده ، و اینکه خداوند اختصاصاً "در مورد

خلقت انسان ، خود را بهترین خلق کنندگان
خوانده است ، دلیلی بر عظمت انسان از
لحاظ تکوین است .

صفات از قبیل ، حلیم ، رئوف ، دعا و
تضرع‌کننده ، صالح ، مخلص ، توبه‌کننده و
نهایتاً "عبد" که به انبیاء نسبت داده
شده مبین اینست که انسان‌های برگزیده
بجهت اینگونه صفاتشان لیاقت نبوت
داشته‌اند . و هر انسانی که می‌خواهد
توبیت شود و در مسیر رشد قرار گیرد باید
این صفات را در خود متجلی سازد . و هر
انسان قادر هم هست که چونان این
رسولان ، بدین صفات کم و بیش خود را
بیاراید . و هر معلمی که بخواهد به جامعه
رشد بدهد بایستی به اینگونه صفات توجه
داشته باشد تا ضمن استقرار آنها در نفس
خویشتن نوجوانان را نیز تذکار و آگاهی
دهد . و از اینکه به خسران و زیان افتند
شاگردان را بیم دهد و بر حذر گرداند .

در مورد خاتم النبیین که سرور کائنات
است ، باز به صراحت تجلیل شده و به وی
صفت "عبد" اطلاق شده و چون "عبد"
است ، فرقان که فرق گذارنده میان خیر و شر
است براو نازل شده است . و چون خانواده
اونیز در تربیت اجتماعی و پرورش نفسانی
مردم موثراند از آنان خواسته شده که
رعایت حجاب ، نماز ، زکوه و غیره را بکنند .
تصریح شده که خداوند اراده دارد که این
خانواده ظاهر باشند . و راه طهارت نفس

هم همان رعایت حجاب و نماز و سایر طاعات است که نسبت به خدا و رسول خدا باید منظور دارند .

برداشتی که از این دستور ویژه خداوند به اهل بیت میتوان کرد ، اینستکه این خانواده مسئولیت و تکالیفشان نه تنها سبکتر از سایر مردم نیست بلکه سنگین تر است . و اگر لحن خطاب متوجه آنهاست از یکسوی وظیفه عمومی همه مردم را نیز میرساند . و اگر برای خاندان رسول (ص) سند افتخارآمیز است ، این شرافتمندی را بخاطر طاعت خدا و رسول و رعایت کامل موازین احراز می کنند .

تحلیلی که با ذکر صفات از انبیاء به عمل آمده بخاطر امتحاناتی است که داده اند و مراتب عبودیت و تسلیم و ایمانی است که داشته اند . پس آنچه را از خدا خواهی که به فطرت داشته اند به نیکی نگه داشته ، و از آلائش آن جلوگیری کرده ، و نفس را مرتب تهذیب کرده اند . و بدینجهت است که به فلاح رسیده اند .

حاصل اینکه مخلوقی را که خدا آفریده است از اول آلوده نبوده و از او خواسته نشد دکه از مسیری که بسوی الله است منحرف و منحرف گردد بلکه قویا "خواسته شده که پاکماند و خود را نیکو نگه دارد . . . و اینک سخن برسر اینستکه به این انسان قدرت انتخاب و فرصت تصمیم گیری و موضع گیری داده شده است .

خداوند می فرماید (۱۴) : ما راه (حق و باطل) را باو نشان دادیم ، خواه سپاس – گزارد و خواه کفران (نعمت) کند . و می فرماید (۱۵) : بگو دین حق همانست که از جانب پروردگار شما آمد ، پس هرکه میخواهد ایمان آورد ، و هرکه میخواهد کافر شود ، ما برای ظالمان آتشی مهیاداریم . . . و می فرماید (۱۶) : این قرآن جز پند و نصیحت اهل عالم هیچ نیست ، تا هرکه از شما بندگان بخواهد راه راست (حق پرستی و سعادت ابد) پیش گیرد .

براساس برداشتی که از این آیات می کنیم ، انسان در گزینش راه طاعت یا ضلالت و راه الله یا طاغوت آزاد است . و این اختیار بعد از اینکه شروخیر به او معرفی شده است ، داده شده . و به رسول الله هم اخطار شده که وظیفه تو جز ابلاغ رسالت (۱۷) و انذار چیزی نیست . پس رسول خدا کسی را مجبور نمیکند که حتما "دین را بزور بپذیرد .

رابطه خداوند با مخلوق در کمال رافت است و انسان را برای اینکه به سعادت برسد به عبودیت دعوت می کند و می فرماید (۱۹) : ای مردم بپرستید خدایان را که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید باشد که (به سبب طاعت و معرفت) منزه شوید : آیات فوق جملگی دلالت بر این دارند که مخلوقی را که خداوند آفریده است بر فطرت پاک است و انسان مورد لطف

خالق بوده و خداوند به او قدرت فهم و اراده داده، نبی فرستاده تا او را آگاه نماید، میزان صحیح رفتار معلوم داشته و معرفی کرده، و او را در پذیرش فرمان خویش مخیر کرده است، و شیطان را و شیطنی را که در نفس انسان است کاملاً معرفی فرموده. و از انسان خواسته است که اطاعت شیطان و پیروی هوی نکند. مع الوصف انسان که لذت جو است و مستکبری می کند اکثراً" سراز فرمان می پیچد. و این دیگر خواست خدا نیست بلکه میل نفسانی انسانست و در این رابطه می فرماید (۲۰):

خداوند ستم نمی کند به مردم چیزی را ولی نفس خودشان است که ستم می کند:

(۷) هور $\frac{۱۱}{۶۳}$ اِن اِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٍ اَوَّاهٌ مُنِيبٌ
 (۸) العام $\frac{۶}{۸۵}$ وَ زَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَ
 الْيَسَّىٰ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ .
 (۹) مریم $\frac{۱۹}{۵۰}$ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَوْسَىٰ اِنَّهٗ
 كَانَ مُخْلِصًا وَّكَانَ رَسُوْلًا نَّبِيًّا .
 (۱۰) ص $\frac{۱۸}{۳۰}$ وَ وَهَبْنَا لِداوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ
 الْعَبْدَ اِنَّهٗ اَوَّابٌ .

(۱۱) فرقان $\frac{۲۵}{۲۰۴}$ تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ
 عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُوْنُ لِلْعٰلَمِيْنَ نَذِيْرًا .
 (۱۲) احزاب $\frac{۳۳}{۲۰۴}$... اِنَّمَا يَرِىدُ اللّٰهُ
 لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ
 تَطْهِيرًا .

(۱۳) احزاب $\frac{۳۳}{۵۶}$ اِنَّ اللّٰهَ وَمَلَائِكَتَهُ يَـُٔوْنُ
 عَلٰى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَيْهِ
 وَسَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا .

(۱۴) دهر $\frac{۷۶}{۳}$ اِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيْلَ اِمَّا شَاكِرًا
 وَاِمَّا كٰفِرًا .


(۱۵) كهف $\frac{۱۸}{۲۹}$ وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ
 شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ اِنَّا اَعْتَدْنَا
 لِلظَّالِمِيْنَ نَارًا

(۱۶) نور $\frac{۲۴}{۵۴}$ وَمَا عَلٰى الرَّسُوْلِ اِلَّا الْبَلٰغُ
 الْمُبِيْنُ .

(۱۷ و ۱۸) ابراهيم $\frac{۱۴}{۵۲}$ هٰذَا بَلٰغٌ لِّلنَّاسِ
 وَ لِيُنذِرَ رُوْا بِهٖ .

(۱۹) بقره $\frac{۲}{۲۱}$ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوْا بَهِتَكُمْ
 الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ
 (۲۰) يونس $\frac{۱۰}{۴۴}$ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُظْلِمُ النَّاسَ
 شَيْئًا وَّلٰكِنَّ النَّاسَ اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ .

(۱) اعراف $\frac{۷}{۷۹}$ وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ
 ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ
 (۲) سجده $\frac{۳۲}{۷}$ الَّذِيْ اَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهٗ
 وَبَدَأَ خَلْقَ الْاِنْسَانِ مِنْ طِيْنٍ .
 (۳) حجر $\frac{۱۵}{۲۹}$ فَاذْاَسُوْنِيْتهٗ وَ تَفَخَّتْ فِيْهِمْ
 رُوْحِيْ نَفْعُوْا لِهٖ سٰجِدِيْنَ .
 (۴) اسراء $\frac{۱۷}{۷۰}$ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِيْ اٰدَمَ وَ حَمَلْنَا
 فِيْهِمُ الْبُرْ وَاَلْبَحْرَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبٰتِ وَ
 فَضَّلْنَاهُمْ عَلٰى كَثِيْرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيْلًا .
 (۵) تين $\frac{۹۵}{۳}$ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِيْ اَحْسَنِ
 تَقْوِيْمٍ .
 (۶) مومنون $\frac{۲۳}{۱۳}$ فَتَبَارَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ
 الْخٰلِقِيْنَ .



تربیت حقیقی در

دین پیوسته است
نه در

فرهنگ

مکتب تربیتی حقیقی برای بشر تنها ادیان است و بس، و از ابتدا نیز این برنامه انسان سازی تنها در دامن ادیان آغاز و انجام پذیرفت و انسان جاهل و مغرور بر معلومات محدود خود که (در تمام ادوار) ابتدا اعلام خودمختاری نموده و تصور میکرد که با وجود تعلیم و تربیت کذائی نیازی بادیان ندارد، امروز نیز با تعصب جاهلیت فطری خود نمیتواند نظرات پیشینیان جاهل و غافل را پس گرفته و بار دیگر بدامان دین (که خود روزی و روزگاری از روی جهل و غفلت و غرور آنرا ملعبه قرار داده و بابتدال کشانده است) پناهنده

محمد صبوری اردوبادی

گردد از اینرو در شرایط فعلی ، اولاد آدم نه به مکتب تربیتی حقیقی در فرهنگ خود دسترسی دارد و نه از مکتب تربیتی حقیقی آسمانی (بمانند سابق) بهره و نصیبی! پس در این میان مسئول کیست؟ هنوز جامعه نه تنها فرصت پاسخ بدین سؤال را بدست نیاورده بلکه حتی مجال شناختن و یافتن خود چنین سئوالی را هم پیدانکرده است .
حدود و مراتب تربیت در فرهنگ بشر

اگر فرهنگ بشر بفرض محال بتواند از عهده "تربیت" انسانها در محدوده قرار دادی نیز برآید و یا حتی باصطلاح امروزی درامر آموزش و پرورش متعهد خود توفیق حاصل نماید ، جنبه های پرورشی آن هرگز نمیتواند از محدوده استعداد های ظاهری (جسمی و روحی) انسان تجاوز کرده و در پرورش استعداد های باطنی و علوی درخور استحقاق روح انسانی - که میتواند تا سرحد مراتب برخورداری از کمالات عالییه معنوی و اشراقات درونی و کشف و شهود و بالاخره وصال بحق پیش رود - قدمهای موثری بردارد ، و نه در تضعیف جنبه ها و استعداد - های منفی و مبارزه با خود خواهی و ایجاد اخلاق بمفهوم حقیقی موفق گردد که موارد قابل طرح از این لحاظ بسیار زیاد است در اینجا بعنوان مثال یکی از موارد ابتلاء عصر حاضر در کیفیت زندگی فردی و اجتماعی ملل غرب اشاره میکنیم :

چنانچه گفته شد فرهنگ بشر اگر در امر تربیت موفق گردد تنها در پرورش استعداد های ظاهری انسان میتواند توفیق یافته و از پرورش (حتی شناخت) استعداد - های باطنی و علوی او کاملاً بی خبر و وامانده است ، مثلاً "هرگز نمیتواند در روابط انسانی "عاطفه" را در دلها ایجاد نماید و روابط انسانی را در سایه عشق و محبت به هم نوع گرمتر و شیرین تر و پایدارتر سازد و بخاطر همین است که در تمدن غرب خلاء بزرگی از فقدان "عاطفه" نه تنها در بین افراد اجتماع بلکه در بین افراد خانواده حتی مابین پدر و مادر یا فرزند نیز کاملاً بیچشم میخورد ، که از آثار سوء آن حداقل نسل حاضر متأثر و متضرر گردیده و روانشناسان و متخصصین امور اجتماعی و تربیتی غرب را سخت در بن بست قرار داده و گرفتار ساخته است چراکه برخلاف انتظار دانشمندان نمایان از هرجا بیخبر عاطفه استعدادی نیست که بتوان بکمک عقل و علم و بدست یاری فرهنگ و تمدن و یا تکنیک و صنعت در دلها ایجاد نمود و یا پس از ایجاد بدین سادگی در پرورش و تثبیت آن موفق شد ، و لذا بی مهری پدر نسبت به فرزند یا اخبار و شرح حال جنایات و زجرهایی بدست پدران و مادران در حق اولادشان که هر روز زینت - بخش مطبوعات غرب میگردد بخوبی ناتوانی و واماندگی فرهنگ و تمدن غرب را در پرورش چنین استعدادی نشان میدهد و

بالعکس همین فرهنگ نه تنها محرکی بمانند
"عاطفه" از نظر دیگرخواهی و نوع دوستی
ندارد بلکه متقابلاً "درست در جهت مخالف

جنبه‌های اساسی تربیتی (بخصوص از نظر
ارزشهای اخلاقی) باشد مسلم است کمترین
ناثیری در بهبود روابط انسانی نداشته بلکه



آن وسایل و عوامل موثر بس قوی را فراهم
ساخته و در تقویت خودخواهیها و
خودپرستیها و انهدام عواطف نقش بسیار
مهمی بازی مینماید. وقتی فرهنگی فاقد

بسهام خود در قطع ارتباط انسانها و بلکه
در ایجاد جنگها تمام وسایل را درخود
فراهم نموده است، چرا که در چنین فرهنگ
و تمدن فاقد جنبه‌های اخلاقی، بعلت

غلبه خودخواهیها و فقدان عاطفه نوعی کافی است که تمام علوم و فنون و صنایع و قدرتهای مادی و اقتصادی و سیاسی و تجهیزات نظامی حتی موازین عقلی، درست در اختیار امیال و هوسها و تمایلات نفسانی و خودخواهیها و خودپرستیها قرار گرفته و خود از عوامل مهم افزایش سلطه و نفوذ و فرمانروائی غرایز نسبت بعقل و علم و عاطفه بشمار رود. برعکس دردین "تربیت" هم بمفهوم وسیع واقعی (یعنی تقویت و پرورش استعدادهای مثبت و تضعیف و بلکه انهدام استعدادهای منفی) را شامل و عهده دار است و هم "تربیت" بمفهومی که در محدوده اخلاق مطرح است، و بالاخره قدرت و توانائی پرورش استعدادهای ظاهری بلکه پرورش استعدادهای باطنی انسان در سطح نامحدودی در دین کاملا ممکن و میسر است، که ایجاد و پرورش عاطفه (امری محال در فرهنگ بشر) در چنین مکتبی نه تنها از مشکلات و محالات نیست بلکه از ساده ترین و ابتدائی ترین مسائلی است که در ردیف جزئیات قرار میگیرد و در سایه تربیت اصولی مکتب آسمانی (که تنها نمونه کامل آن اسلام است) عاطفه بصورت استعدادی مشخص و موثر هم بطور ارثی وهم بطور اکتسابی در افراد و اجتماعات ایجاد و در بهبود روابط انسانی نقش بسیار مهمی بازی می کند.

اساس تربیت حقیقی انسان در اسلام

چنانست که بموازات پرورش استعدادهای ظاهری و بلکه هماهنگ و همزمان با پرورش و تقویت آنها، استعدادهای باطنی نیز تا بسرحد کمال ممکنه خود میتوانند تقویت یافته و در تمام شئون زندگی بنفع فرد و اجتماع بکار گرفته شوند.

بطور کلی در اسلام روش تربیت چنان است که اجازه میدهد پس از تحکیم اصول و مبانی تربیت اخلاقی و تزکیه نفس از حداقل فرصت حیات (عمر کوتاه انسانی) حداکثر استفاده برای پرورش استعدادهای ظاهری و باطنی و علوی صورت گیرد، بطوریکه در گذشته بزرگترین شخصیتهای جهان علم و دانش (تا وقتیکه تعالیم اسلامی دقیق و هماهنگ در زندگی مسلمانان پیاده میشد) در این چنین مکتبی تربیت یافتند که حتی آثار افکار بلندشان برای مشاهیر و نوابغ جهان غرب امروز، شگفت انگیز و منبع فیض و سرچشمه علم و دانش و کمال و معرفت است که ذکر یکیک موارد در اینجا مقدور نبوده و نقل شواهد بشمار شخصیتهای پرورش یافته در دامان فرهنگ و تمدن اسلامی، موضوع بحث فصل مستقلی را در اصل کتاب تشکیل میدهد و در آنجا بخوبی میتوانیم مورد بررسی قرار دهیم که اگر از جمیع آثار علمی نوابغ و مشاهیر عالم علم که در دامان تمدن اسلام چشم گشوده و تربیت یافته و تا عصر حاضر مقام بلند خود را در جهان دانش قدیم و جدید حفظ

کرده‌اند، تنها اقبانوس وسیعی از معانی و علوم مذکور در آثار "مولوی" را در مقام مثال در نظر بگیریم، درکمال سهولت معلوم میگردد که چگونه متفکر و اندیشمند و عارف شهیر عالم نظری از متفکرین و فلاسفه جهان از گذشته تا حال پیشی گرفته و پاسخ بسیاری از مسائل علمی و تجربی را که دانش بشری پس از سیر مراحل تکامل بس طولانی خود بخصوص از نظر علوم تجربی تازه قادر بکشف حقایق جهان هستی میگردد، مولوی در سیر مراتب کمال معنوی و کشف مجهولات به مرتبه‌ای نایل آمد که اسراری نامتناهی از هستی و حیات را بطور فشرده آنهم در قالب جملاتی بسیار کوتاه (گاهی حتی در یک بیت تنها) بجهانیان عرضه نموده، که از لحاظ عمق و معنی هرگز قابل قیاس با آثار مجموع متفکرین و فلاسفه قدیم و جدید نبوده و بخاطر عمق معانی و جامعیتش است که در هر عصر و دورانی و یا از هرقرنی، تنها قسمتی از معانی و مفاهیم و علوم و حقایق موجود در مثنوی برای ارباب فضل و دانش مگشوف میگردد بطوریکه شخصیت‌های علمی معاصر بمانند "استاد محمدتقی جعفری" پس از هفتصدسال، در ده‌ساله اخیر میتوانند بایکارگرفتن معلومات قدیم و جدید فرهنگ بشر و با استفاده از قرآن و فقه و تعالیم پیشوایان، تفسیری در چهارده جلد از مثنوی را تالیف و منتشر نموده و تازه مدعی باشند که از کثرت

اختصار نتوانسته‌اند حق مطلب را ادا کنند! اما جالبتر از همه اینکه تازه مولوی خود، یکی از شاگردان این مکتب آسمانی (اسلام) بوده که در دامان این دین آسمانی چشم گشوده و پرورش یافته و تربیت خود را مدیون تعالیم آن میدانند (بطوریکه در متن گفتار خود دائما "از تعالیم عالیّه مذکور در قالب آیات قرآنی یا کلمات قصار پیشوایان اسلام یاد می‌کند) و گرچه در این مختصر مجال بحث در جزئیات برنامه تربیتی اسلام نیست اما از روی محصول و مصنوع برنامه وسیع تربیتی این مکتب آسمانی بخوبی میتوان باصالت این تعالیم در انسان سازی پی برد.

چنانکه اشاره شد برنامه تربیتی اسلام شامل کلیه مراحل مختلف حیاتی (قبل از تولد و تمام سنین و مراحل مختلف بعد از تولد تا لحظه مرگ) است که از روی الگوی صحیح و برنامه‌ای منظم برای شخص مجال تعلیم و تربیت اصولی در تمام جهات و جنبه‌ها را داده و از ابتدائی‌ترین و ساده‌ترین مراحل تربیت (از قبیل تمام مراحل تربیت در بکار انداختن استعدادهای ظاهری و پرورش استعدادهای باطنی و جنبه‌های علوی و ملکوتی انسانی پس از رفع نقائص روحی و اخلاقی و تزکیه نفس بدرجه کمال ممکنه‌اش است) را دربرمیگیرد، و چون این مکتب آسمانی بمانند حواس انسانی مقهور ظاهر و محسوسات نبوده و شخص را برای

یک زندگی کاملتر و جاودانی بعدی آماده کرده و برنامه تربیتی ظاهری آن نیز چنان

و بهمین لحاظ تا آخرین لحظه عمر و در دم مرگ نیز از نظر تربیت روحی و اخلاقی



پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

تنظیم شده است که درعین حال علاوه بر حیات مادی و ظاهری گذری به برخوردارهای روحی و معنوی حیات ابدی بذل توجه کامل دارد، از اینرو برنامه سازندگی و تربیتی آن مخصوص بدوره معین از زندگی نشده و شامل تمام مراحل عمر و در تمام سنین گذشته

(و مراحل مختلف تزکیه نفس) هیچگاه شخص را بحال خود رها نکرده و مطابق دستورات و اصول و موازین عقلی، وسایل تربیت صحیح و ارشاد و اصلاح واقعی را با برنامه های منظم و پیش بینی شده ای، فراهم میسازد.

آگاهی و همکاری مربیان

انجام وظیفه نماید. جهان کودک، جهان دیگری است و افکار او افکار دیگر. اندیشه‌های دیگری دارد که باطرز تفکر بزرگها قابل مقایسه نیست، روح بسیار ظریف و حساسی دارد که از هرنقشی خالی و برای پذیرش هر تربیتی آماده است. انسان کوچکی است که هنوز شکل ثابتی نگرفته و برای قبول هر شکلی صلاحیت دارد. مربی کودک باید یک انسان شناس و بالاخص یک کودک شناس باشد. رموز تربیت را بداند. به کمالات و نقائص انسانی واقف باشد. احساس مسئولیت کند و به کار خویش علاقه‌مند باشد. صبر و حوصله و پشتکار داشته باشد و از مشکلات نهراسد. به علاوه، قوانین و دستورات تربیتی، توانین صد درصد کلی نیست که درهمه جا و برای همه کس قابل عمل باشد، بلکه هر کودکی از لحاظ ساختمان جسمانی و قوای عقلانی خلقت ویژه‌ای دارد و نوع تربیت او باید با ساختمان جسمانی و قوای عقلانی و اوضاع و شرائط محیط او مناسب باشد. بنابراین، پدر و مادر باید ساختمان ویژه هر کودکی را مورد بررسی قرار دهند و باتوجه به آن، درصد تربیت برآیند والا ممکن است کوششهای آنها به نتیجه مطلوب نرسد. مرد و زن قبل از پدر و مادر شدن باید روش تعلیم و تربیت کودک را بیاموزند سپس به تولید نسل بپردازند زیرا دوران تربیت کودک از آغاز ولادت بلکه قبل از آن



ابراهیم امینی

تربیت کودک کار سهل و ساده‌ای نیست که از هر پدر و مادری ساخته باشد بلکه کار بسیار ظریف و دقیقی است که صدها نکته باریک‌تر از مو دارد. مربی با روان کودک سروکار دارد و بدون اطلاعات روانی و علمی و تجربی نمیتواند بخوبی

شروع می‌شود. در این دوران حساس است که طبع لطیف و حساس کودک شکل می‌گیرد و اخلاق و رفتار و عادات و حتی افکار او پایه‌گذاری می‌شود.

این درست نیست که پدر و مادر از این دوران حساس غفلت نمایند و تعلیم و تربیت را به زمانهای بعد موکول سازند. یعنی تعلیم و تربیت را از زمانی آغاز کنند که کودک تقریباً "شکل گرفته و به اخلاق و رفتار خوب یا بد عادت کرده است. زیرا تربیتهای ابتدائی به مراتب سهل تر از تغییر عاداتها است. تغییر عادت، گرچه ناممکن نیست اما اطلاعات و صبور حوصله و کاردانی و کوششهای بیشتری لازم دارد که برای همهٔ مربیان امکان پذیر نیست.

حضرت علی علیه السلام فرمود: دشوارترین سیاستها تغییر دادن عاداتها است.

علی علیه السلام فرمود: عادت برانسان تسلط می‌یابد.

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: عادت به منزلهٔ طبع ثانوی است.

ترک عادت به قدری دشوار است که از بهترین عبادت‌ها شمرده شده است.

حضرت علی علیه السلام فرمود: مغلوب ساختن عاداتهای بد، از بهترین عبادتهاست.

یکی از موضوعاتی که برای تربیت کمال ضرورت را دارد اتفاق نظر و همکاری و

تفاهم پدر و مادر و سایر مربیان، در برنامه‌های تربیتی و کیفیت اجرای آنها می‌باشد. اگر پدر و مادر و دیگر کسانی که در تربیت کودک دخالت دارند، مانند پدر بزرگ و مادر بزرگ، در برنامه‌های تربیتی اتفاق و تفاهم نمایند و در اجرای آن همکاری و تعاون داشته باشند می‌توانند به نتیجهٔ مطلوب برسند، و فرزندانی شایسته و ممتاز پرورش دهند. اما اگر یکی از آنها نسبت به تربیت بی‌اعتنا باشد یا در برنامه‌های تربیتی اختلاف سلیقه داشته باشند به نتیجهٔ مطلوب نخواهند رسید. زیرا در مورد تربیت قاطعیت لازم است.

بچه باید تکلیفش را بداند. وقتی پدر چیزی می‌گوید و مادر یا مادر بزرگ، چیز دیگر، کودک متحیر و سرگردان می‌شود و نمیداند تکلیفش چیست. مخصوصاً اگر در اجرای سلیقه‌های خویش پافشاری و لجبازی کنند، این برنامه نه تنها نتیجه ندارد بلکه بدآموزی هم دارد. یکی از موانع بزرگ در این باره دخالت نماید و خلاف آن را پیشنهاد کند یا برعکس. باید مربیان چنان اتفاق و همکاری داشته باشند که کودک به‌طور واضح تکلیف خویش را بفهمد و تخلف از آن در مغزش وارد نشود.

گاه میشود که پدر فردی با تربیت و خوش اخلاق و علاقمند به تربیت فرزند می‌باشد اما مادر فردی بی‌تربیت و بد اخلاق و بی‌علاقه به تربیت. یا برعکس و این

مشکلی است که در بسیاری از خانواده‌ها دیده میشود. کودکانی که در چنین خانواده - هائی پرورش می‌یابد غالباً "تربیت صحیح و شایسته‌ای پیدا نمی‌کنند. زیرا تأثیرات و القآت فرد با تربیت و صالح، به - وسیلهٔ همسر ناصالحش بی‌اثر و خنثی میگردد و ضد آنها القا می‌شود. در این صورت تربیت صحیح بسیار دشوار خواهد بود. اما این دشواریها باعث سلب مسئولیت نخواهد شد.

در این صورت فرد مودب مسئولیت سنگین تری پیدا میکند. باید دربارهٔ تربیت فرزندانش عنایت و توجه بیشتری بخرج دهد. اخلاق و رفتار خودش را کاملاً اصلاح نماید و از کودکانش بیشتر مراقبت کند و هرچه بیشتر با آنها مانوس شود. به - وسیلهٔ گاردانی و خوش رفتاریهای خودش بچه‌ها را مجذوب خویش گرداند و برای در دوران قبل از دبستان برای آشنائی با معاد، خویست اولیاء از نوع نعمتهای بهشتی نام ببرند و چهره بهشت را براساس آنچه خداوند در قرآن کریم ترسیم نموده است به بچه‌ها بنمایانند این توصیف و تشریح نتیجه‌بخش است زیرا در خود قرآن کریم، از نهر آب و باغ و میوه و تخت‌هایی که بهشتیان بر آنها در مقابل هم می‌نشینند و شادمانی که از دیدار هم دارند، و گوشت طیور و نوشیدنی‌ها و سبزی منظرو جامها و... نامبرده شده. همچنین

در اینکه اهل بهشت حرف لغوی از هم نمی‌شنوند و همه ملاقاتها با سلام و صلح به‌مراه است، و هرآنچه موجب لذت چشم باشد و هرچه اشتها بدان پیدا شود، حاضر می‌گردد سخن‌رفته نقد است. و از آنجا که میدانیم بخش عظیمی از لذات زندگی دنیا را همینگونه مناظر و غذاها و ملاقاتها و سلام و علیک‌ها تشکیل میدهد، پس مانعی ندارد که برای ایجاد اعتقاد به معاد از اینگونه نعمت‌های آخرتی نام برده شود تا کودکان زندگی آخرت را بشناسند و معتقد گردند. ذکر اینطور نعمتها نه تنها برای اطفال بلکه برای نوجوانان و میانسالان و کهنسالان هم رغبت‌انگیز و درعین حال تربیت‌کننده و تزکیه‌کننده می‌باشد.

البته در سطوح بالا پیشرفتگان و عابدین و مخلصانی هستند که دیگر خدا را بخاطر بهشتش و اعتقاد به قیامت را بخاطر بهره‌مندی از مناظر زیبایش ارزشیابی نمیکنند. و برای لقاء الله و رضوان الله حیات و هستی خود را که امانت آنهاست به مالک‌یوم‌الدین در طبق اخلاص برمی‌گردانند زبان این رشدیافتگان و فرهنگ آنان به گونه دیگر است و از حد اثبات قضیه معاد از طریق استدلال به مدد نعم آخرت گذشته‌اند. هذا مقام مکنون لایمسه الا المطهرون.

"امام صادق (ع)"



نکاتی مهم در اصلاح و بهبود نظام آموزشی

اصلاح نظام آموزشی لازم بنظر میرسد:
الف - تغییراتی در رشته‌های تحصیلی:
از آنجا که برای ساختن کشوری اسلامی
و مستقل، احتیاج به رشته‌های فنی -
کشاورزی - پزشکی، بیشتر از سایر رشته‌ها
احساس می‌شود، لذا رشته‌هایی از قبیل:

باتوجه به اینکه نظام آموزشی سابق،
جز مدرک‌گرایی و تقلب و دزدی و پشت‌میز
نشینی و زندگی مصرفی و محوفرهنگ اسلامی
هدف دیگری نداشته است، لذا جهت
ساختن نسلی که تداوم انقلاب و رسالت
حکومت جمهوری اسلامی ایران را برعهده
گیرد، چند نکته اساسی و مهم و فوری در

اقتصاد - خدمات و بازرگانی که بنا برخواست
رژیم سابق افراد را بجای تشویق به تولید
و فعالیت، صرفاً "پشت میز نشین و مصرف
- کننده می‌کرد، حذف و یا محدود و بجای
آنها فقط همین رشته‌های زیر وجود داشته
باشد:

- ۱ - علوم ریاضی ۲ - علوم تجربی
 - ۳ - علوم انسانی و ادبی یا (همان فرهنگ
و ادب) ۴ - صنعت ۵ - کشاورزی
- تصیر: دانش‌آموزان رشته کشاورزی
می‌توانند از محل مدارس خدمات و یا اقتصاد
که حذف می‌شوند استفاده کنند.
- ب: تغییراتی در محتوای کتب و دروس:

- از سال اول تا چهارم دبیرستان در هر یک
از رشته‌های فوق، دو نوع درس وجود داشته
باشد:
- ۱ - درس عمومی
 - ۲ - درس تخصصی
- درس عمومی:

شامل یک سری اطلاعات جامع و مفید و
در رابطه با زندگی است که یک دانش‌آموز
دیپلمه علیرغم رشته تخصصی‌اش، باید
این حداقل معارف و شناخت را بعنوان یک
فرد مسلمان ایرانی بداند:

- ۱ - فارسی
- ۲ - انگلیسی
- ۳ - عربی (البته از روشهایی استفاده شود
که منظور فهم معانی قرآن باشد نه به منظور
تکلم و استفاده از همه متون عربی که خاص

(رشته ادبی است)

۴ - ایدئولوژی اسلامی و مسائل عقیدتی
(منظور همان درس دینی است منتهی با
مطالبی حساس‌تر و لازم‌تر و جالب‌تر برای
جوانان امروز)

۵ - تاریخ و جغرافیای سیاسی اجتماعی
اسلام، ایران و جهان

۶ - اخلاق اسلامی و مسائل زندگی‌ساز
(خصوصاً "استفاده از بیانات اخلاقی و
سیاسی امام خمینی)

۷ - اطلاعات کلی از سایر رشته‌ها (مثلاً "
بجای اینکه رشته ریاضی و فیزیک، درس
شیمی داشته‌باشد که ای‌بسا دانش‌آموز بعد
از آن استفاده‌ای نخواهد داشت بهتر است
برای این رشته کلیاتی از شیمی و طبیعی و
برای مثلاً "رشته تجربی فقط کلیاتی از فیزیک
و ریاضی آنهم فقط به منظور آشنایی وجود
داشته‌باشد و وقت و نیروی اضافی برای
درس اضافی صرف نشود که بعداً "در
دانشگاه استفاده‌ای نداشته‌باشد).

درس تخصصی شامل:

- ۱ - رشته ریاضی فیزیک: فیزیک -
ریاضیات (جبرآنالیز، هندسه
مثلثات،)
- ۲ - رشته تجربی: شیمی - طبیعیات
زمین شناسی، زیست
(شناسی،)
- ۳ - رشته انسانی و ادبی (فرهنگ و

ادب) : ادبیات فارسی و عربی

— مسائل اجتماعی (روانشناسی

— جامعه شناسی ،)

۴ — رشته صنعت : تئوری و عملی

۵ — رشته کشاورزی : تئوری و عملی

البته در تغییر محتوای کتب و دروس باید به دویکتته مهم زیر حتما "توجه داشت :

۱ — استفاده از نوشته های بزرگان چون امام خمینی ، شهید مطهری ، دکتر شریعتی

و در دروس اخلاق — فارسی — دینی

۲ — سعی شود که حتی الامکان ، مطالب ساده و قابل فهم و روان نوشته شوند و از

نوشتن لغات و کلمات سنگین و خیلی علمی که همیشه دانش آموزان را از هرچه کتاب و

درس و مدرسه بیزار و خسته می نموده است پرهیز شود تا قابل درک و دوست داشتنی

باشد . این موضوع باعث می شود وقتی که دانش آموز درس را در ارتباط با زندگی خود

و بدردخور و همچنین روان و شیرین احساس کرد ، نه تنها از کتاب و مدرسه خسته

و بیزار نمی شود ، بلکه با امیدواری و میل و رغبت به فراگیری واقعی علوم پرداخته و

ضمنا "بدینوسیله مساله غیبتها و فرار از مدرسه و یا تقلب کردنها و یک سری نابساما

— نیها برطرف می گردد .
ج — ساختن و تربیت معلم و مربی — که طی

دومرحله انجام گیرد :

۱ — پذیرش دانشجوی عاشق معلمی و

تربیت آنها در دانشسراهای تربیت معلم که البته این موضوع در برنامه وزارتخانه می باشد .

۲ — تربیت معلمین و مربیانی که هم اکنون مشغول بکار و تدریسند که این

خیلی مهم است . و اگرچه در برنامه آموزش ضمن خدمت ، تربیت ایندسته از معلمین

نیز حتما "منظور شده است ولی بهتر است هرچه زودتر و با برنامه های انقلابی و ضربتی

اینکار عملی گردد .
لذا در این رابطه پیشنهاد زیر ارائه

می گردد :

۱ — کلاسهای نسبتا "فشرده و مثلا "در دوره های ۶ ماهه ، شامل دروس : ایدئولوژی

اسلامی — تعلیم و تربیت از دیدگاه اسلام — اخلاق — روانشناسی نوجوان ، آئین کلاس

— داری برای معلمان هرمنطقه در محل اداره مربوطه تشکیل داد تا بدینترتیب ، کم کم

تمامی معلمان هرچه زودتر حداقل ، مختصر شناختی از اسلام و تعلیم و تربیت اسلامی

پیدا نموده و در مسیر قرارگیرند .
البته توصیه می شود با توجه به جو

موجود ، این کلاسها ابتدا از دبیران دبیرستانها و بصورت داوطلب شروع شود و

برای کسانی که موفق به گذراندن امتحان دوره مربوطه شوند احتمالا "اولویتهایی در

آینده برای آنها در نظر گرفته شود .
۲ — درمورد آموزش و تربیت (مربیان

و مسئولین امور تربیتی و پرورشی و همچنین

مستولین انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان و معلمان دینی) که با دید الگو و مظهر اسلام به آنها نگاه می‌شود و نقش خیلی حساسی در ارائه اسلام دارند متأسفانه باید گفت که کم‌تر از آنچه بایسته است، اهمیت داده شده و بیشتر این خواهران و برادران ما با رفتار و اعمال خود نه تنها کمتر موفق به جذب بچه‌ها بوده‌اند بلکه گاهی باعث انزجار و طرد دانش‌آموزان و حتی معلمان نیز بوده‌اند اگرچه باحسن نیت بوده‌اند و تمام بخاطر این است که بعضی

از این برادران و خواهران توجه ندارند که باید مثل پیامبر عزیزمان با اخلاق اسلامی و خوش‌خلقی و روی گشاده و تبسم و بازبان خودشان به میان بچه‌ها رفته و در قلوب آنها نفوذ کنند و باعمل خود و نه فقط حرف اسلام را معرفی کنند و برعکس مشاهده می‌شود که اغلب با تعدادی معدود، بچه‌های مذهبی فقط سروکار دارند و در تماسند و غافل ازاینکه بچه‌های مذهبی که خود در

بقیه در صفحه ۵۳



تربیت اسلام در همانحال که توصیه
به تأمین دنیا دارد، حیات اخروی
را برتر و جاودانه معرفی می‌کند.
والاخره خیروایقی
زندگی اخروی جاودانه است
سوره اعلیٰ آیه ۱۷



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

سخن استاد

رابطه دنیا با آخرت؟

در قرآن به بهره‌مندی از دنیا، بر طبق موازین، توصیه شده و دنیا مردود شناخته نشده است. در اسلام تارک دنیا، و انزوا - طلبی و پوچ‌گرایی نداریم. هر آنچه را که خداوند حلال کرده است و استفاده از آن لذات را مشروع دانسته، کسی نمیتواند حرام کند. و اگر کسی، حلالی را حرام کند خلاف اسلام عمل کرده است.

میان بهره‌مندی از دنیا و تمتعات آخرت که در آینده خواهد بود، موازنه‌ای باید برقرار نمود و در این مورد خداوند کریم می‌فرماید (۱): یا آنچه خداوند بنو داده است، ثواب آخرت را بجوی و بهره‌ات را از دنیا هم فراموش مکن، و نیکی کن (انفاق کن از روزی) همانطور که خداوند به تو انعام کرده است: روشن است که در آیه فوق زندگی دنیا بعنوان وسیله و مقدمه‌ای جهت تدارک موحیات نیک‌بختی در آخرت

برسرمده شده. در عین حال برای اینکه کسی یکسره دست از دنیا نشوید، خاطر نشان شده، که نمرات دنیا فراموش نشود. و برای اینکه این هر دو، یعنی دنیا و آخرت آباد باشند، به نیکی توصیه شده است و برای اینکه معلوم شود احسان چیست؟ و از چه چیز باید احسان نمود؟ و چرا باید احسان کرد؟ در جمله کوتاهی فرموده است: نیکی کن همانطور که خداوند بنو نیکی کرده است. و ما میدانیم هر کدام از امکاناتی که در اختیار ماست خداوند آنرا اعطا کرده است و تعداد آنها بسیار زیاد است. و خود او که مالک همه این نعمتها و امکانات است و آنها را به امانت به ما سپرده است می‌فرماید: بخشی از آنها را برای رضای او به دیگران بدهم. و جالب اینست که در آیه اینگونه احسان که ما از نعمتهای اعطائی او می‌کنیم محذرا "می‌خواهد بما مزید دهد. و یک نکته حساس تربیتی همینجاست که ما تدریجا خودمان را به این حد از رشد برسانیم که

از عطیات و نعمتهای امانتی خداوند، با بارغبت و با اطمینان در راه خداوند بسایر مردمان بخشش کنیم. و از جمله این احسانها برای معلمان و متخصصان و اهل فن آموزش آنها به نوجوانان و به افراد بی اطلاع است. بنابراین دنیا و آخرت از لحاظ سعادت مند کردن انسان بهم مربوط اند و یک مجموعه اند و دنیا مزرعه آخرت است. و مومنان از خداوند اینطور تقاضا دارند (۲):
خدایا حسنات دنیا و آخرت بما عطا نما؛
زندگی دنیا برای ما مطلوب است و شاید بتوان این دلائل را برای محبت انسان بدینا برشمرد.

الف - ما دستخوش لذات حسی هستیم و دنیا لذات حسی ما را تامین می کند.

ب - ما شتاب زده هستیم و لذات فوری را بر لذات زمان دار و وعده های ترجیح می دهیم در این زمینه فرموده است (۳):
بلکه دنیای نقد عاجل را دوست دارید و کار آخرت را وامی گذارید:

ج - از دنیا علم و اطلاع داریم که از طریق احساس و عقل حاصل آمده، اما از حیات اخروی اینطور اطلاع نداریم. و بقول شایع "کسی از آن دنیا نیامده است!" از آنجا که انسان لذت جو است. معمولاً "بجانب افراط یا تفریط می رود و تربیت اسلامی خواهان تعادل است دستور و توجیهی اینچنین داریم (۴): بگو: چه

کسی زینت های خدا را که برای بندگان خود آفریده و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو: اینها درد دنیا برای مومنان است. و خالص اینها (لذت بخش بدون الم) در قیامت خواهد بود. ما آیات خود را برای اهل دانش اینطور بیان می کنیم:

در این آیه لذات این دنیا با آن دنیا مقایسه شده. و برای مومنانی که هنوز در درجات اولیه و آغازین ایمان اند، و به لذات جسمانی انکاء دارند، پاسخی دلپذیر است که هرگونه لذتی در این دنیا هست برتر از آن در آخرت خواهد بود. لذا استفاده از لذات این دنیا را در حد خود مجاز می نماید و هم اینکه اگر کسی از آن محروم است به لذات آن دنیا متوجه می سازد، اگر کسی غرق لذات این دنیا است، آخرت را بخاطرش می آورد تا بدان راغب شود و براحسان خویش در رابطه با دیگران بیفزاید. ضمناً از اینکه از روزی طیب نام برده شده به روزی غیر طیب می شود اندیشید و از آن احتراز نمود.

در تحلیلی که از ماهیت زندگی دنیا شده و نشانگر چگونگی طبع، و تمایلات انسان به وقت گذرانی در بازی و سرگرمی ها است می فرماید (۴): این زندگی دنیا جز کار بیهوده (مانع انجام مهمات) و بازیچه نیست. و زندگی حقیقی زندگانی آخرت است، اگر مردم بدانند:

انسان اعتلاجو است و بهمین جهت بهر نوع کاری که موجبات قدرت طلبی و اعتلاجوئی او را فراهم گرداند، ولو با احکام شریعت مبیات داشته باشد، دامن میزند. در نتیجه خود را از نعمتهای قیامت محروم میسازد. و لذا خداوند هشدار داده (۵): سرای آخرت را برای کسانی قرار دادیم که در زمین برتری جوئی ندارند (بهشت ابدی مخصوص آنانست) و حسن عاقبت برای پرهیزکاران است:

و چون انسان رقابت دارد و در مال و مقام مقایسه می کند، و فخر می فروشد، خداوند می فرماید (۶): همانا درجات آخرت بالاتر و برتریهای آن بزرگتر می باشد؛ ولی انسان از بعضی تمتعات دنیا ولو با تجاوزکاری بدیگران باشد بندرت حاضر است چشم ببوشد. و به جلوه های دنیا دلخوش دارد. و در این باره می فرماید (۷): ... (این مردم کافر) بزندگی و متاع دنیا دلشاندند، در صورتیکه دنیا در قبال آخرت متاع ناقابلی بیش نیست: بستگی این دنیا به زندگی اخروی بسیار زیاد و هرگونه عملی از نیک و بد که در این دنیا بردست انسان برود و بر ذهن و فکر او خطور کند، در شکل حیات اخروی او اثر می نهد، بلکه میتوان گفت اعمال این دنیا، سازنده آخرت است. هر غفلتی از آخرت موجب ازدست دادن مزایائی در آن دیار میشود و هرگونه بینائی که در این

جهان حاصل آید و ناظر به آخرت باشد در آنجا راهنما و روشنگر راه خواهد بود. آنچنانکه بینائی در این جهان به قدرت خداوند و تعمق در آیات و بینات او، موجب بینائی آخرت است و می فرماید (۸): هر کس در این جهان نابینا (در کفر و جهل و ضلالت) است، در عالم آخرت نیز (از مشاهده بهشتیان و شهود و جمال حق) نابینا و گمراه تر خواهد بود:

- (۱) قصص $\frac{۲۸}{۷۷}$ وایتغ فیما ایتیک الله الدار الاخره ولاتنس نصیك من الدنيا و احسن کما احسن الله الیک
- (۲) بقره $\frac{۳}{۳۰۱}$ ربنا اتنا فی الدنیا حسنه و فی الاخره حسنه و فنا عذاب النار .
- (۳) قیامه $\frac{۷۵}{۲۱}$ کلابل تحبون العاجله و تدرون الاخره .
- (۴) عنکبوت $\frac{۲۹}{۶۳}$ وما هذه الحیوه الدنیا الا کهو ولعب و ان الدار الاخره لهی الحیوان لوکانوا یعلمون .
- (۵) قصص $\frac{۲۸}{۸۳}$ تلک الدار الاخره نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لافسادا و العاقبه للمتقین .
- (۶) اسراء $\frac{۱۷}{۲۱}$ وللاخره اکبر درجات و اکبر تفضیلا .
- (۷) رعد $\frac{۱۳}{۲۵}$ وفرحوا بالحیوه الدنیا و ما الحیوه الدنیا فی الاخره الامتاع .
- (۸) اسری $\frac{۱۷}{۷۳}$ و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخره اعمی و اضل سبیلا .

لِكُلِّ شَيْءٍ قِفْلٌ وَقِفْلُ الْإِيمَانِ الرَّفْقُ

هر چیزی را قفسی است و قفل ایمان رفق و مدارا کردن است.

لغات: قفل: کلیدوان یا آلت فلزی که بدرب یا بصدوق میزنند.
رفق: نرمی مدارا کردن.

نرمی و ملایمت

پیامبر اسلام در بسیج کردن همه توده‌های مستضعف و محروم ملایمت و نرمش او بود با اینکه همه قوانین پیامبر مترقی و حیات بخش بود با اینکه از معجزات باقیه و غیر آن برخوردار بود با اینکه جبرائیل و فرشتگان در خدمتش حاضر بودند با همه اینها خداوند پیروزی او را وابسته به خلق و خوی ملایم او دانسته چنین میفرماید:

فَمَا رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ سوره ال عمران آیه ۱۵۹ ای پیامبر با چه رحمت و لطفی از خدا بر بیروان خود نرم و ملایم شدی و اگر تو تندخو و خشن بودی هر آینه از اطراف تو پراکنده میشدند بدیهی است علم و دانش تا حدودی انسانها را جذب میکند ولی آنچه که با تمام وجود آدمی را بخضوع میآورد رفتار انسانی و ملایمت کردن است چه از این رهگذر زمینه سلطه

کلمه رفق در لغت عرب بمعنای نرمی و مدارا کردن آمده است کلمه رفیق هم از همین ماده اشتقاق یافته است رفیق بکسی گویند که دوست انسان بوده زحمات را متحمل شده سازش و سازگاری داشته باشد. در برابر رفق کلمه القظ وجود دارد که معنایش خشن و بد اخلاق بودن است کلمه دیگری باز بهمین معنی آمده است و آن عبارت است از کلمه عنف که معنای آن در کتب لغت بکسی گفته میشود که با افراد به تندی و خشونت رفتار نماید. مطالعه و بررسی در آیات قرآن این واقعیت را آشکار میسازد که رمز عمده پیروزی

برقلوب مردم فراهم میآید.

رسول خدا میفرمود: لَوْ كَانَ الرَّفْقُ خَلْقًا يُرَىٰ لَمَا كَانَ فِيمَا خَلَقَ اللَّهُ شَيْئًا أَحْسَنَ مِنْهُ
یعنی اگر رفق و مدارا کردن بصورت موجودی متجسم آشکار میگشت در میان آفریده‌های خدا هیچ موجودی زیباتر از خوش اخلاقی دیده نمیشد. پروردگار در ارتباط با انسان‌ها همیشه رقیق بوده براساس رفق و مدارا با آنان رفتار مینماید لذا با اینکه بندگان او عصیان و سرکشی او را بوسیله ارتکاب معاصی و گناهان انجام میدهند خداوند بروی خود نیاورده پرده درمی‌بنموده بانظار توبه و بازگشت، بآنان مهلت میدهد و در این کار آنچنان بزرگواری از خود نشان میدهد که بندگان گمان میکنند که اصلاً گناه و معصیتی نکرده‌اند امام زین‌العابدین (ع) در دعای ابوحمزه ثمالی عرض میکند: فَبِحِلْمِكَ أَمَهَلْتَنِي وَ بَسْتَرِكَ سَتَرْتَنِي حَتَّىٰ كَأَنَّكَ أَغْفَلْتَنِي وَ مِنْ عَفْوَاتِ الْمَعَاصِي جَنَّبْتَنِي.

ای خدا بحلم خود مرا مهلت دادی و با پرده پوشی‌ات مرا پوشاندی چنانچه گویی از من غفلت ورزیده مرا از پاداش گناهان دور ساختی.

در روایتی دیگر مدارا کردن و ملایمت آنچنان ارزش و فضیلت یافته که بطور اطلاق صاحب آن نزد خداوند محبوب‌تر تشخیص داده شده و پاداشش نیز از دیگران بیشتر است در صورتی که ملایمت او از

دیگری بیشتر باشد با اینکه ممکن است فرد رجحان نیافته عالم و دانشمند بوده و یا خصوصیات اخلاقی دیگری را دارا باشد.

رسول خدا میفرمود: مَا أَصْحَبَ اثْنَانَ الْإِكْرَانَ أَعْظَمَهُمَا جِرًا وَأَحَبَّهُمَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَىٰ أَرْفَقَهَا بِصَاحِبِهِ. هرگاه دونفر با یکدیگر همنشینی کرده و مصاحبت‌گیرند محبوب‌ترین آنان نزد خداوند و بزرگترین آنان از نظر اجر و پاداش آنکسی است که نرمی و ملایمتش از دیگری بیشتر باشد.

در منطق قرآن هیچ عملی برابر با شرک با خدا نمی‌نماید شرک بخدا ستمی بزرگ میباشد لقمان به پسرش سفارش میکرد لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ از برخی از احادیث رسول خدا چنین استفاده میشود که بد اخلاقی و خش بودن با مردم در ردیف شرک بخدا شمار آمده یا آنکه از نظر مبغوضیت و ناخوشایندی در اعداد شرک بخدا محسوب شده است.

قال رسول الله (ص) مِمَّنْ عَمِلَ ابْغَضَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَىٰ مِنَ الْأَشْرَاقِ بِاللَّهِ تَعَالَىٰ وَ الْعَنْفِ عَلَىٰ عِبَادِهِ.

امام محمد باقر علیه السلام میفرمود هر چیزی را فقلی است و فقل ایمان نرمی و ملایمت است کسانی که فاقد روحیه نرمی و ملایمت هستند مثل آنست که ایمانشان چفت و بست ندارد ممکن است در یک حادثه و یک جریان‌های همه سرمایه‌های ایمانی خود را با نندخونی و عصبانیت بیاددهند.

درخاتمه این بحث مطرح میگردد که چرا برخی در برخورد با حوادث خویشتن را کنترل کرده با نرمش و ملایمت با مسائل برخورد می‌کنند و چرا برخی دیگر فاقد چنین روحیه بوده مشکلات فراوانی بوجود می‌آورند از این گذشته نرمش و ملایمت یک عامل مستقلی بوده یا پدیده‌ای از رشد ذهنی و عقلی است و عبارت دیگر خیلی‌ها دوست دارند در برخورد با مسائل با نرمی و ملایمت از کنار آن بگذرند ولی عده زیادی عملاً نمی‌توانند چنین باشند ولی عده کمی بر اثر قدرت روحی این توان را دارا بوده از کوره در نمی‌روند .

مطالعه و بررسی روایات اسلامی حاکی است که نرمی و ملایمت ثمره رشد عقلی است کسانی که از عقل بیشتری برخوردار هستند قدرت کنترل و ترمز در آنان زیاد می‌باشد و کسانی که از این نعمت خدا داد کمتر بهره دارند کمتر می‌توانند روش ملایمت و نرمش را اختیار نمایند .

دلیل این نکته اینست که افراد عاقل سعی میکنند با تجزیه و تحلیل مسائل و مشکلات و با چرخش و انعطاف پذیری از درگیری جلوگیری کرده سلامت از کنار آتش جنگ و جدال و نزاع درگذرند در حقیقت عقل و خرد در انسان بمنزله فنرهای ماشین است هنگامی که ماشین بدست اندازها می‌افتد فنرها با نرمش و انعطاف پذیری از چاله‌ها گذشته از شکستن و خرد شدن

جلوگیری بعمل می‌آورند و اگر فنرها روزی حالت فنری و انعطاف پذیری خود را از دست داده باشد در اولین برخورد با دست انداز خواهد شکست بی جهت نیست که رسول خدا می‌فرماید احسنکم عقلاً احسنکم خلقاً یعنی هر که خلق و خوی بهتری دارد عقل و خردش نیز بهتر است .

بنابراین با توجه بحديث آخر چنین مستفاد میگردد رفق و ملایمت روحیه بسیار ارزنده‌ای است که هر که آنرا دارا باشد در دنیا فردی پیروز و موفق بوده بهمه خواسته های متعادل و مشروع دست یافته در روز رستاخیز نیز بهمه حظوظ اخروی خواهد رسید برای توضیح بیشتر می‌توان گفت فردی

که نرم و ملایم باشد همیشه در برخورد با مشکلات با عقل و اندیشه به بهترین وجه از کنار مساله و مشکل عبور کرده هیچگونه نارسائی بوجود نخواهد آورد خواه این مشکل در محیط خانه با شوهر و همسرش روی داده باشد یا در اجتماع و محل کارش تحقق یافته باشد نتیجه چنین افرادی از پاشیده شدن کانون خانوادگی و تزلزل اخلاقی فرزندان و فقدان امنیت خاطر جلوگیری بعمل می‌آورند درخاتمه به حدیثی که از رسول خدا در این باره نقل شده است اشاره مینمائیم .

قال النبی (ص) مَنْ صَبَرَ عَلَى سَوْءِ خَلْقِ أُمَّتِهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ مِنَ الْأَجْرِ مَا أَعْطَى أَيُّوبَ

عَلِيْ بَلَاءُهُ وَمَنْ صَبِرَتْ عَلِي سَوْءٌ خَلْقٌ رُؤُوْحَهَا
 اَعْطَاهَا اللهُ مِثْلَ ثَوَابِ اَسِيْه

رسول خدا فرمود هرکه در برابر
 بداخلاقی همسرش بردباری کند آنچه
 بایوب پیامبر داده‌اند باو داده خواهد شد
 و هرزنی بر بداخلاقی شوهرش بردباری کند
 آنچه باسیه زن فرعون داده شده باو
 خواهند داد.

۳ - انتقاد از جبن : زمانی لازم است
 که اگر کودک دچار خطا شده و دچار ترس
 شده است از او انتقاد کنیم ، منتها انتقادی
 ملایم و توأم با خیرخواهی .

مثلا "باو بگوئیم که : "چرا ترسیدی؟"
 ("جای ترس نبود" لازم نبود باحراثت
 باشی" "پسری چون تو نباید بزدل
 باشد" و)

۴ - تلقین : تلقین هم توسط خود و
 هم توسط دیگران در آدمی بسیار نفوذ میکند
 البته اگر از سوی افراد بزرگتر مورد احترام
 و مخصوصا "برای کودکان / ۱۵ ساله سیالا
 باشد بسیار مؤثر است

تلقینات بهتر است صبحها پس از بیدار
 ی و شبها قبل از خواب صورت گیرد تلقین
 درباره خود بهتر است با صدای محکم و آرام
 و حتی جلوی آینه صورت گیرد . مثلا "
 بدینگونه . من حرات دارم . باید هم
 باحراثت باشم . من راست میگویم . من
 صریح خواهم بود . من نمی ترسم

۵ - ذکر داستانها : داستانها ، بیان
 عمل قهرمانان و راه و رسم گذشتگان وسیله
 خوبی برای ایجاد جرات است - داستانها
 باید هدفدار و موجد حالات و رفتار
 ایدآلی باشد .

در کودکان حالت ایدآل جوئی و قهرمان
 - پرستی است و با شنیدن داستان خود را
 غیرمستقیم با آن الگوها تطابق میدهد و
 زمینه موردنظر را در خود ایجاد میکند .

بقیه از صفحه ۱۵



که والدین یا فرزندان تفاهم بیشتری
 میتوانند داشته باشند نفوذ آنها در کودک
 زیادتر است .

۲ - آموزش : آموزش مستقیم نیز از راه
 و روشهای مهم در ایجاد جرات است ولی
 هرگز تأثیرش باندازه نقش الگونیست . گاهی
 یک تذکر ، یک پند و اندرز خط مشی ها را
 عوض میکند و نیز ایجاد این تا عین که طفل
 نیازی به دروغ ندارد .